

ابوطالب در دو راهی سنت و حقیقت؛ تبیین کنش بر مبنای تئوری انتخاب

سیدعلیرضا واسعی^۱

پژوهش‌نامه
تاریخ تشیع

سال اول، شماره ۴،
زمستان ۱۳۹۸

چکیده

۱۰۳

ابوطالب، برپایه داده‌های تاریخی، یکی از شخصیت‌های بزرگ دوره پایانی تاریخ جاهلیت عرب و عهد آغازین اسلامی و دارای نقشی موثر و مثبت در حیات نبوی بود. وی با اینکه به حکم جایگاه سنتی خود، سه مأموریت دفاع از خانواده و انسجام آن، محافظت از نظام قبیله، شهر و ساختار آن، و ایفای نقش مراقبت از آیین‌ها و باورهای پذیرفته شده را بر عهده داشت، اما به‌رغم همه اینها، در معرض انتخاب دیگری بود که در نهایت دگردیسی ملایم جامعه را به سوی حقیقت میسر می‌ساخت، هر چند کنشگری‌های او در نگاه هم‌ترازان و بزرگان مکه از وجاهت قابل دفاعی برخوردار نبود. مقاله پیش رو، با عنایت به این پرسش کانونی که ابوطالب در چالش سنت و حقیقت چگونه عمل کرد و آیا در حمایت از پیامبر ﷺ دغدغه حقیقت داشت یا به حکم موقعیت اجتماعی و فرهنگی، حمایت از عصبه عشیره/ قبیله، می‌کوشد بر مبنای تئوری انتخاب گِلسر که تلاشی برای تبیین اقدام آدمیان در برگزیدن مسیر زندگی براساس نیازهای پایه‌ای است، با روش تاریخی و تحلیل مضمون، پاسخ قابل دفاعی برای آن عرضه کند، بی آنکه بر کشمکش‌های عقیدتی اصراری ورزد. فرضیه مقاله آن است که کنشگری‌های او در مواجهه با پیش آمدها، تابع حقیقت‌خواهی شکل می‌گرفت نه دفاع از سنت. البته نویسنده اذعان دارد که درباره ابوطالب، کنش‌ها و گرایش‌های عقیدتی او آثار فراوانی پدید آمده، اما از منظر نوشته حاضر که رویکردی انسان‌شناسانه و فراتر از نگره‌های دینی دارد، هنوز بایسته بحث و گفتگو است.

کلید واژه‌ها:

ابوطالب، چالش سنت، پیروی از حقیقت، تئوری انتخاب، گِلسر.

۱. دانشیار گروه هنر و تمدن اسلامی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی. a.vasei@isica.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۹۸/۱۲/۲۰

تاریخ دریافت: ۹۸/۱۰/۰۹

مقدمه

ابوطالب که در تاریخ صدر اسلام از نظر سیاسی، اجتماعی و فرهنگی از اعتباری برخوردار است، به لحاظ انتخاب مسیر تعامل با پیامبر ﷺ و دیانت اسلامی محل گفتگوهای بسیاری قرار گرفت؛ دسته‌ای، به استناد شماری از داده‌های روایی و تاریخی، او را انسانی مسلمان و تابع باورهای اسلامی دانسته و دسته‌ای دیگر بر پایه تجلی‌هایی، او را در گروه مقابل جای می‌دهند، از آن‌رو که هیچ‌گاه همچون دیگر اسلام‌آوردگان به صراحت از مسلمان شدن خویش سخن به میان نیاورد یا گزاره‌های مثبتِ اسلامیت را به‌طور رسمی بر زبان جاری نکرد، اما این بحث هم چنان باقی است که او، ورای اوصاف دینی - ایمان و کفر - در سپهر حقیقت‌گرایی، چگونه عمل کرده است؟

پیش از پاسخ‌گویی به پرسش مذکور و واکاوی کنشگری ابوطالب، به منظور مفاهمه بیشتر و روشن‌سازی مسئله پژوهش، چهار نکته باید مدنظر قرار گیرد: اول آنکه ابوطالب در جامعه‌ای می‌زیست که بر نظام قبیله‌ای استوار بود و بیش از هر چیزی ریشه در نیای مشترک و هم‌خونی یکایک افراد آن داشت. حفظ نظام قبیله، بر دوش همگان قرار داشت، از آن‌رو که بقایشان را تضمین می‌کرد، اما نقش محوری آن با شیخ/ رئیس بود که به اقتضای جایگاه، پیرویش لازم می‌نمود و این دومین نکته قابل توجه است؛ و اما نکته سوم آنکه، با همه اعتباری که قبیله و عصبه خونی در میان مردم داشت، همه افراد هم خون با یک دیگر برابر به حساب نمی‌آمدند، بلکه به قاعده الاقرب فالاقرب، آنانی که در نیای نزدیک‌تری به هم می‌رسیدند، به همان میزان در هنگام بروز اختلاف از حمایت بیشتری برخوردار می‌شدند،^۱ و این یک قاعده بود. ضرب‌المثل معروف «من و برادرم در مقابل پسر عمو، من و پسر عمو در مقابل قبیله، من و قبیله در مقابل بیگانه» (نک. شهیدی، ۲۸)، حاکی از همین نگاه بود و این خود چه بسا مایه کشاکش‌هایی در درون قبیله می‌شد، اما راهکار ارائه شده در نکته چهارم نهفته بود: اصل بیعت که تعهدی نسبتاً طرفینی شمرده می‌شد، چون از یک‌سو اعلامی از سوی مردم قبیله نسبت به رئیس/ شیخ مبنی بر پیروی بی چون و چرا از او بود و از سوی دیگر عهده‌ای بود که او در قبال حقوق یکایک افراد جامعه، چه آنان که از نظر خونی به او نزدیک‌تر بودند یا در نیای بالاتری به او پیوند می‌یافتند، به‌گرددن می‌گرفت تا حکمی به عدالت براند و هیچ‌گونه تبعیضی روا ندارد. نظام قبیله از این‌جا هویتی سیاسی می‌یافت و ابوطالب در چنین جامعه و موقعیتی که داشت، به حمایت از پیامبر ﷺ پرداخت و این به مثابه

پژوهش‌نامه تاریخ تشیع

سال اول، شماره ۴،
زمستان ۱۳۹۸

۱۰۴

۱. شاید به همین اعتبار قرآن چنین تعصبی را جاهلی می‌شناساند (الفتح/ ۲۶).

مسأله‌ای قابل تأمل است که به راستی او بر پایه چه رهیافتی به اتخاذ تصمیم پرداخت. مقاله با دغدغه اسلام‌آوری یا ایمان ابوطالب- که درباره آن به فراوانی گفتگو شده- پیش نمی‌رود، بلکه می‌کوشد به روش تحقیق تاریخی و تحلیل مضمون، و با عنایت به تئوری انتخاب گِلَسِر، چرایی رهیافت‌های او را ورای کشمکش‌های مذهبی تبیین کند. البته روشن است که مبنای مقاله بر دیدگاه شیعی استوار است و در چهاربخش/ مبحث عرضه می‌شود. در بخش آغازین، پس از بیان پیشینه، گذری بر تئوری انتخاب - معطوف به دیدگاه نظریه پرداز آمریکایی ویلیام گِلَسِر^۱- خواهد داشت و این که چرا آدمی از میان گزینه‌های مختلف، یکی را برمی‌گزیند. در ادامه سخنی کوتاه از شخصیت اجتماعی ابوطالب و از آن مهم‌تر انتظاری که از او می‌رفت، گفتگو می‌شود. سپس از چالش‌های فراروی او و تعارض‌هایی که در مسیر رهبری‌اش وجود داشت، به ویژه تحول اجتماعی سیاسی پیش آمده، به اجمال سخن به میان می‌آید و در بخش پایانی، از چرایی انتخاب‌گری وی بحث می‌شود، یعنی او در نهایت چه راهی را و تابع چه علل و عواملی برگزید.

۱. پیشینه پژوهش

ابوطالب چه از نظر فردی، خانوادگی و خاندانی و چه به لحاظ جایگاه اجتماعی و نیز کارکرد، به‌گونه‌ای بود که محققان نمی‌توانستند به سادگی از کنار وی گذر کنند، به همین سبب آثار بسیاری به صورت مستقل و غیرمستقل درباره‌اش پدید آمد. در این میان برخی درباره ایمان او کتاب‌هایی نوشته‌اند و عده‌ای نیز از تردید او در پذیرش اسلام گفتگو کرده‌اند.^۲ هم چنین دسته زیادی از پژوهشگران، اعم از شیعه و سنی از نقش سیاسی، اجتماعی و فرهنگی او در عصر پیدایش اسلام و کارکردی که در استواری اسلام و ثبات قدم پیامبر ﷺ داشت، پرده‌برداری کردند^۳ که یاد کرد آنها در این نوشته نه چندان ضرورت دارد و نه میسر است، اما بی‌گمان پاره‌ای از آنها مورد استناد و استفاده خواهد بود، هرچند منظری که این مقاله گشوده، رویکرد و ادبیات خاص خود را دارد. تأکید بر این نکته لازم است که آنچه این مقاله را از دیگر آثار و نوشته‌ها متمایز ساخته و به آن اصالت می‌بخشد، نوع نگاه و تبیینی است که از کنشگری‌های ابوطالب عرضه می‌کند، هرچند در

1. dr William Glasser

۲. ابن ابی الحدید بحث ارزشمند و بی طرفانه‌ای در خصوص ایمان ابوطالب دارد که شایان توجه است. رک. ابن ابی الحدید، ۸۴/۱۴-۶۵.

۳. محقق کتاب ایمان ابی طالب اثر شیخ مفید، در مقدمه آن از بیش از ۳۵ کتاب نام برده که به‌طور خاص درباره سیره، فضل و ایمان او نوشته شد. رک. مفید، مقدمه تحقیق، ۵-۱۳.

غایات با دیگر نوشته‌ها همسویی دارد.

۲. تئوری انتخاب در زندگی فردی و اجتماعی انسان

آدمیان در تجربه زیستن خویش با کامیابی‌ها و ناکامی‌های بسیاری مواجه می‌شوند و عموماً در برخورد با ناکامی‌ها، سخن از جبر و تقدیر یا علل و عوامل ناخواسته به میان آورده و با فرافکنی‌های این‌چنینی به گونه‌ای خود را تسکین می‌دهند. همین نگره‌ها موجب شد تا دسته‌ای از روانشناسان به تبیین رفتار انسانی پرداخته و نقش او را در انجام کارها، به ویژه در انتخاب‌گری‌ها نشان دهند. در این میان، دیدگاه گِلَسِر قابل اعتناست.^۱ وی کوشید تا در نگاهی واقع‌گرایانه چرایی گزینش‌های انسان‌ها را تبیین کرده و نشان دهد نقش آدمی در این عرصه چیست و اساساً تابع چه انگیزه‌هایی گزینش‌های را انتخاب می‌کند. البته وی بر آن بود تا نقش انسان را به مثابه علت فاعلی در انتخاب‌گری تبیین کند، اما این مقاله به بخشی دیگر از نظریه او عنایت دارد و آن نفس‌گزینش‌گری به مثابه علت غایی است، به این معنا که چرا انسان از میان گزینه‌های مختلف، مصداقی را بر می‌گزیند، چه آن که آدمی در این انتخاب نقش تام و تمام داشته باشد یا اسباب دیگری هم در آن نقش آفرینی کنند.

گِلَسِر با طرح پرسشی اساسی که رفتار و انتخاب‌های ما چرا صورت می‌گیرد، تئوری خود را تابع پنج سبب ارائه می‌دهد. مهمترین عنصر موثر در انتخاب‌گری آدمیان را او در اصل بقا می‌داند و بر آن است بسیاری از تلاش‌های انسانی تابع این عامل صورت می‌پذیرد؛ سخنی که البته بدیهی‌تر از آن است که نیازمند توضیح و استدلال باشد، هرچند بر پایه آن نمی‌توان اِثار و خودگذشتگی و بسیاری از رفتارهای اخلاقی را توضیح داد،^۲ اما علاوه بر این، وی چهار نیاز روانشناختی را برمی‌شمرد: ۱. نیاز به عشق و احساس تعلق (دیگر/ نوع دوستی)^۳، ۲. نیاز به قدرت و پیشرفت (جلب منافع و دفع مضار)، ۳. نیاز به آزادی (خودبودگی) و ۴. نیاز به تفریح (شادی و لذت). او

پژوهش‌نامه تاریخ تشیع

سال اول، شماره ۴،
زمستان ۱۳۹۸

۱۰۶

۱. گِلَسِر در این عرصه بیش از دیگران توفیق یافت؛ نظریاتش با اقبال جهانی درخوری مواجه و اثر حاوی نظریه‌اش به زبان‌های زیادی ترجمه شد، به گونه‌ای که هر جا از تئوری انتخاب سخن می‌رود، نام وی با آن همراه است. او یافته‌های خود را به ویژه در کتابی با عنوان درآمدی بر روانشناسی امید، تئوری انتخاب مطرح کرد.

۲. کارهایی که انسان برای خودسازی/ رایگان بخشی انجام می‌دهد، چه بسا بقای جسمانی‌اش را با خطر مواجه سازد، مگر آنکه در معنای بقا، توسعه‌ای در نظر گرفته شود که شامل بقای نام/ نیکنامی هم بشود، چنان که سعدی می‌گوید: سعدیا مرد نیکونام نمیرد هرگز، مرده آن است که نامش به نکویی نبرند.

۳. افزوده‌های داخل پرانتز از نویسنده مقاله و برای مفهوم‌تر شدن است.

سپس می نویسد: تمامی رفتارهای ما همیشه در آن لحظه که دست به انتخاب می زنیم، بهترین انتخاب ما برای ارضای یک یا چند نیاز از این نیازها است (رک. گِلَسِر، ۶۹). او همچنین برای تفهیم بهتر تتوری خویش به مقوله رفتار به عنوان روش اداره کردن خود، از چهار مؤلفه یاد می کند که در هر رفتار انسانی وجود دارد؛ فعالیت/ عمل، فکر، احساس و فیزیولوژی (رک. گِلَسِر، ۱۴۵-۱۴۶). ماشین رفتار از نظر او با دو چرخ جلو که فکر و احساس باشد، به مثابه پیشران، دو چرخ دیگر، عمل و فیزیولوژی را با خود همراه می سازد. بنا براین در هر انتخابی باید هم پیشران‌های اصلی را شناسایی کرد و هم نیازهای اساسی را فهم کرد که در این صورت چرایی یک عمل انتخابی امکان پذیر می شود.

نظریه گِلَسِر بیشتر ناظر به خرده رفتارهای آدمیان است. هر انسانی در طول زندگانی خود دست به کارهایی می زند که به انتخاب گری‌اش پیوند دارد، اما می توان آن را نسبت به انتخاب‌های بزرگ و تصمیم‌های کلان نیز تسری داد و کنش‌های سیاسی اجتماعی افراد را ذیل آن تبیین کرد. از همین زاویه، رفتارهای ابوطالب را می توان در رویارویی با اتفاقات و رویدادهای زمانه‌اش و نیز در اتخاذ سیاست‌های تعاملی با مردم، به ویژه آنجا که به تعارض دو مقوله سنت و حقیقت کشیده می شود، تحلیل و تبیین کرد و نشان داد که او تابع چه ضرورت‌ها/ اقتضائات یا الزامات و نیازهایی دست به کنشگری‌های همسو با قریش یا پیامبر ﷺ زده است. چنانکه روشن است، روایت متنی مقاله،^۱ به صراحت در مقام داوری ارزشی و دینی بر نمی آید، اما پیام فرامتنی و نهایی، با دیدگاه شیعه همسویی تنگاتنگ دارد.

۳. شخصیت اجتماعی ابوطالب

ابوطالب شناخته شده تر از آن است که— در چند جمله کوتاه مورد بازشناسی قرار گیرد، اما پاره‌ای از ویژگی‌های وی که نقشی در انتخاب گری او داشته، شایان توجه است. ابوطالب همچون دیگر مردمان حجاز در جامعه عربی و به طور طبیعی با فرهنگ و سنت‌های حاکم بر آن تربیت شد و بالید، با این تفاوت عمده که اولاد در خاندانی بزرگ و ریشه دار متولد شده و ثانیاً در خانواده‌ای صاحب منصب زیسته بود،^۲ همین بختیاری وی را در زمره افراد متشخص و متمایز زمانه‌اش قرار داده بود، به ویژه آن که نزد پدرش عبدالمطلب که ریاست کعبه و مکه را بر عهده داشت، از اعتبار

۱. مراد از روایت متنی، تصریحی است که از عبارات متن به دست می آید.

۲. خود در بیان تبار خویش به این موارد اشاره می کند. رک. ابن المغازلی، ۳۵۲.

و منزلتی بالاتر از دیگر فرزندان برخوردار بود، چنانکه در مقوله واگذاری سرپرستی یتیم عبدالله به او دیده می‌شود (ابن هشام، ۱۷۹/۱؛ یعقوبی، ۱۵/۲؛ هیکل، ۱۶۴).

او همانند بسیاری از بزرگان مکه، به شغل بازرگانی روی داشت (ابن سعد، ۱۱۱/۱) و به اقتضای همان، اهل محاسبه، دقت و سنجیدن جوانب قضیه بار آمده بود، اما به رغم آن، برای حفظ و مراقبت از محمد که همچون امانتی به او واگذار شده بود، اهمیت بیشتری قایل بود، از این رو، بر پایه دسته‌ای از داده‌ها، وقتی متوجه احتمال وجود خطر برای او گردید، دست از تجارت خود کشید و به فعالیت‌هایی با درآمد کمتر بسنده کرد (طبرسی، اعلام الوری، ۲۷)، به گونه‌ای که در آستانه بعثت پیامبر ﷺ به قدری دچار تنگدستی و ناداری شده بود که از تأمین معاش عیال خویش برنمی‌آمد^۱ (یعقوبی، ۱۴/۲)، تا جایی که هم برخی از مناصب کعبه را به برادرش عباس واگذاشت (بلاذری، ۲۳/۶؛ ابن ابی الحدید، ۲۱۹/۱۵) و هم برای کاهش فشار زندگی، به پیشنهاد پیامبر ﷺ دو فرزندش در اختیار آن حضرت و عباس قرار گرفت تا سرپرستی و رسیدگی آنها را بر دوش کنند (ابن عبدالبر، ۳۸/۱؛ ابن کثیر، ۲۵/۳).

ابوطالب پس از پدر که سالیانی نسبتاً دراز بر مسند ریاست شهر نشسته و به منزله حاکمی سیاسی فرمانروایی می‌کرد، و برادرش زبیر که تا زمان درگذشتش رهبری کعبه و شهر را بر عهده داشت، به عنوان بزرگ بنی‌هاشم جایگزین او گردید (بلاذری، ۶۳/۱، ۹۶). بنی‌هاشم در میان تیره های قریش که خود برترین قبیله حجاز به شمار می‌آمد، به حکم نقش تاریخی و اصالت نسبی، از وجاهتی ویژه بهره داشت، هر چند بنی‌امیه می‌کوشید تا خود را همپای آن بنماید و عرصه رقابت را به نفع خویش منعطف سازد، اما میسر نمی‌شد، زیرا بنی‌هاشم علاوه بر وجاهت سیاسی و اجتماعی، از وجاهت فرهنگی و اخلاقی نیز بهره داشتند، چنانکه زندگی بزرگ تبارشان هاشم و نیز عبدالمطلب گواه روشنی بر این ادعا است. ابوطالب نیز فردی محترم و بزرگ به حساب می‌آمد، بنابراین ریاست وی بر کعبه و مکه با اقبالی عمومی مواجه گردید، جز اینکه ادعای ابولهب برای تصدی مقام ریاست، نوعی ناهماهنگی درون خانوادگی را به دیدگان شهروندان مکه کشاند (نک. زیدان، ۶۰/۱-۶۱).

برای درک و دریافت بهتر جایگاه سیاسی و اجتماعی ابوطالب، توجه به دو نکته ضرورت دارد؛ اول آن که در نظام قبیله‌ای، بیش از آن که الگوهای تعاملی شهروندی حاکم بر جامعه مدنی،

۱. این جمله بعدها شهرت یافت که در جاهلیت کسی جز از طریق مال به ریاست نمی‌رسید، غیر از ابوطالب و عتبه بن ربیع که در عین نداری و فقر، سروری یافتند (ذهبی، ۲۳۱/۱).

حاکمیت داشته باشد، ارتباط و اتحاد خونی/تباری غلبه داشت و همان عنصر ملاک قرب و بُعد آدمیان به کانون قدرت شمرده می‌شد، چنانکه بر پایه همان، شخصیت افراد ارج‌گذاری می‌گردید، چون برتری ژنتیکی امری پذیرفته شده و مقبول همگان بود. رئیس قبیله که تبعیت بی‌چون و چرای دیگران را با خود داشت، از برتری و اصالت خونی نیز برخوردار بود، ازین‌رو سیادت مضاعفی پیدا می‌کرد، اما این وضعیت در نزدیکی‌های ظهور اسلام، تا حدی دچار تغییر شده بود. نکته دوم آنکه نظام قبیله‌ای و سنت رهبری توده‌ای، در عهد ابوطالب با چالش‌هایی مواجه شده بود، به همین جهت هم مدعیانی برای تصدی ریاست پیدا شده، هم فرمان بری همگانی دچار تزلزل گشته بود و عده‌ای سر ناسازگاری و اعتراض بلند کرده و از ساختار حاکم فاصله گرفته بودند و این چالش به ویژه در عرصه دینداری خودنمایی بیشتری داشت (نجیرمی، ۱۲ به بعد؛ جواد علی، ۲۲/۱۱ به بعد).

پای‌بندی به سنت‌های دینی اساسی‌ترین عنصر همگرایی مردمان عرب بود، چنانکه در جوامع دیگر نیز چنین است. در آستانه ظهور اسلام، تردید در باورهای عقیدتی و دینی، رو به افزایش نهاده و دسته‌ای از سران مکه از آنها فاصله گرفته بودند و آشکارا داشته‌های کهن و ریشه‌دار خود را ناکارآمد و غیر مفید دانسته و به سراغ باورهای دیگری روی کرده بودند و این آشکارا از گسست فرهنگی جامعه پرده برمی‌دارد و نشان می‌دهد سمت و سوی دیگری را دنبال می‌کند. برخی از بزرگان به دیانت مسیحی درآمده بودند؛ دگردیسی‌ای که بنیاد جامعه عرب را با تزلزل روبرو می‌ساخت (نک. ابن سعد، ۹۴/۴؛ ابن کثیر، ۶۹/۱۶). بنا بر این عهد ریاست و سردمداری ابوطالب، دوران جدیدی بود که تدابیر و کنش‌های متفاوتی را طلب می‌کرد.

۴. ابوطالب در جایگاه نگاهبانی از سنت‌ها

تحولات پدید آمده در دوره ریاست ابوطالب در حوزه اندیشه و نگره اعراب و نیز بروز رقابت‌های سیاسی برای اکتساب قدرت، فضای نوینی فراوری ایشان گذارد، به گونه‌ای که انجام وظایف و پیش برد مأموریت‌های او را با مشکل مواجه می‌ساخت، به ویژه آنکه دسته‌ای از آن ناسازواری‌ها از درون خانواده او برخاسته بود. برای روشن‌تر شدن مدعا، بایسته است مهم‌ترین کارویژه‌های رییس قبیله/ مکه مورد تأمل قرار گیرد:

الف. محافظت از سنت‌های دینی و آیین‌ها؛ بی‌تردید دین و سنت‌های آن، علاوه بر نقش اقناعی و ارضائی، در زندگی اجتماعی به منزله محور تعاملات و تنظیم‌کننده رفتار آدمیان با یک دیگر و در زندگی سیاسی، پشتوانه‌ای برای همراهی یا تحکیم مناسبات اقتدار، حضوری فعال دارد

و طبعاً نگاهبانی از آن در دستور وظایف پیروان قرار دارد. ابوطالب نیز به حکم موقعیت اجتماعی و سیاسی می‌بایست همه تلاش خود را برای حفظ معتقدات جامعه به‌کار بسته و با آن همراهی کند، هرچند به لحاظ عقاید شخصی، با پاره‌ای از آنها ناهمسو بوده باشد. همچنین صیانت از آداب و رسوم قبیله‌ای که زمینه‌های همگراسازی اجتماعی را فراهم می‌سازند، از وظایف او به شمار است. انسان‌ها به بهانه‌های مختلف، سنت‌هایی می‌آفرینند تا در قالب آن، هم نیازهای عاطفی و هیجانی خود را برطرف سازند و هم زمینه‌های همدلی یا با هم بودگی را تقویت کنند یا اوقات فراغت خویش را پر نمایند، به ویژه آن دسته از سنت‌ها که از دل باورهای دینی سربرمی‌آورند. تشریفاتی که اعراب برای از لام و میسر و دیگر کارهای اجتماعی انجام می‌دادند یا آدابی که برای که پرستش بت‌ها و اماکن بت‌پرستی داشتند برای چنین کارکردهایی بود (نک. طبرسی، مجمع البیان، ۲/۲۴۴؛ یوسفی غروی، ۱۰۷/۱، ۱۳۳-۱۴۰)، هر چند از منظر بیرونی‌ها، بدون پشتوانه عقلی قلمداد می‌شدند.

انسان اجتماعی به‌ناچار از سنت‌هایی که در قالب آداب و رسوم و در اصطلاح جامعه‌شناسی، فرهنگ عامه تجلی می‌یابد، پشتیبانی می‌کند، از آن‌رو که بخش بزرگی از نیازهای روحی و معنوی خود را از طریق آن برآورده می‌سازد، به همین سبب انتظار دارد تا شیخ/رییس قبیله در محافظت، بلکه تقویت و گسترش آنها کوشیده و بسترهای مناسبی برای انجام هر چه بهتر آنها فراهم تر سازد. شیخ نمی‌تواند در مخالفت با آنها یا حتی بی‌اعتنای به آنها پیش برود، زیرا او نگاهبان فرهنگ عامه است و وظیفه دارد تا با همه توان خویش برای تحقق آنها و مقابله با سنت شکنان استفاده کند.

ب. محافظت از انسجام و استحکام قبیله؛ قبیله، جامعه یا نظامی متفاوت از دیگر جوامع و مبتنی بر الگوی ویژه زیستی است که با همه جوامع دیگر تفاوت بنیادی داشته و بر سه پایه نسب، حسب و عصب تشکیل می‌شد؛ نسب آن پیوند خونی افراد با یکدیگر است که با نیای مشترک حاصل می‌شد. حسب، افتخاراتی بود که افراد برای قوم خویش می‌آفریدند و عصب، تعلق خاطر و پایبندی اعضای قبیله نسبت به هویت قومی بود. محافظت از قبیله که خود حیات یکایک افرادش را امکان‌پذیر می‌سازد، به مثابه وظیفه‌ای برای همه اعضای آن است، اما آن چه بر دوش رییس یا شیخ آن قرار دارد، به مراتب از آنچه بر دوش مردم عادی قرار دارد، سنگین‌تر است. شیخ باید برای استحکام بنیادهای آن بکوشد و به هر طریقی جلوی پیدایی رخنه و تفرق را بگیرد و همچنین از ریزش یا کاهش نیروها ممانعت به عمل آورد. گرچه در گذشته‌های زندگی اعراب که در بادیه‌ها می‌زیستند، سخن از ریزش بی معنا می‌نمود، ولی در زیست حضری که پایه‌های نظام

قبیله‌ای رو به سستی می‌رفت، این مقوله نیز در درسر آفرین شده بود و شیخ قبیله می‌بایست به هر طریقی نگذارد چنین اتفاقی رخ دهد.

افراد قبایل در نیای واحدی با یک دیگر پیوند می‌یافتند (قلقشندی، ۳۶۲/۱) و برای آن‌که شیخ آنان بتواند با پشتوانه محکم‌تری به ایفای نقش پردازد و مانع فروپاشی یا گسست آن شود، همراهی، حمایت و پشتیبانی خویش را از طریق بیعت ابراز می‌کردند و این پیمان دو سویه، به او امکان می‌داد تا برای مقابله با هر چیزی که کیان قبیله را به مخاطره می‌انداخت به مبارزه برخیزد، چه حمله نیروهای بیگانه یا ایلغار مهاجمان بوده باشد یا قضایایی که بنیادهای فرهنگی آن را دچار تزلزل می‌کرد. این وظایف برای کسی که جایگاهی فراتر از ریاست قبیله را بر دوش داشت، حساس‌تر و پیچیده‌تر می‌شد. ابوطالب نه تنها به عنوان شیخ قبیله، بلکه به عنوان کسی که مسئولیت شهری برعهده‌اش بود، تکلیف سنگینی را به دوش می‌کشید، هر چند خود باورمند به دسته‌ای از آن‌ها نبوده باشد. او می‌بایست در مقابل هر فعالیت و کنشی که موجب اخلاف در نظام اجتماعی و پیوند قبیله‌ای یا به تعبیر بهتر، گسست اجتماعی می‌گردید و روابط افراد جامعه را متزلزل می‌کرد، بایستد و مقابله کند. به همین جهت تا زمانی که قوام‌جامعه در شکل نوین، ضمانتی نیافته بود، او برای پاسداشت آن می‌بایست توانمندانه عمل کند.

پ. محافظت از ساختار اجتماعی؛ مراقبت از آنچه به تجربه تاریخی نظام قبیله‌ای را سامان بخشیده و امکان تعامل جمعی را فراهم ساخته، مطالبه اولیه‌ای است که نمی‌توان از آن چشم پوشید. چنانکه بیان شد، هر قبیله یا قبیله-شهر^۱ از سه عنصر/ رکن مهم تشکیل و بدون هر یک از آنها هویت قبیله مخدوش می‌شود؛ خون/ تبار، شیخ/ رئیس و بیعت. اصالت قبیله به تبار است و قوام آن به شیخ و اقتدار، استحکام و نفوذش به بیعت. حتی اگر فردی تابع شرایطی از بیرون به قبیله‌ای می‌پیوست، باید به گونه‌ای با افراد قبیله هم‌خونی می‌یافت. شیخ از میان افراد خویش به ریاست می‌رسید (عینی، ۱۸۵/۱۶؛ مجلسی، ۴۶۸/۳۰)، البته گذشته از شرایط طبیعی مثل فرزند ارشد رئیس بودن و مرد بودن، باید از خصوصیات اخلاقی لازم هم بهره می‌داشت و بیعت مردمی، تضمینی برای مشروعیت و اعمال نفوذ او بود.

شیخ عملاً نقش محوری قبیله را بازی می‌کرد و دو عنصر دیگر با تدبیر او اهمیت می‌یافتند، بنا براین وی چاره‌ای جز آن نداشت که به هر طریقی برای حفظ قبیله و شاکله آن بکوشد و نگذارد

۱. شهرهایی که هم چنان بر نظام قبیله‌ای استوارند، جز آن که متشکل از چند قبیله‌اند. چنین شهرهایی، هنوز با مدنیت/ جامعه مدنی فاصله دارند.

ساختار آن دچار مشکل شود و در صورت بروز مشکلاتی که ساختار پذیرفته را به چالش می‌کشید، وظیفه داشت در مقابل آن بایستد و همه توان خود را برای مقابله با آن به کار بندد، تا زمانی که ساختار معقول و مقبولی امکان جایگزینی می‌یافت.

ابوطالب در دوران ریاست خویش، همانند دیگر شیوخ قبایل متعهد به حفظ سنت‌های بیان شده، یعنی مراقبت از باورهای مردم و آداب و رسوم اجتماعی آنان، انسجام قبیله و نیز ساختار اجتماعی حاکم بر جامعه بود و به طور طبیعی وظیفه داشت تا با هر پدیده‌ای که در آنها خللی وارد می‌سازد یا اساس آنها را با خطر نابودی یا حتی تضعیف مواجه می‌کند، به مبارزه برخیزد و این وظیفه اولیه - حتی اگر با باور یا خواست فردی او هم همسویی نداشت - نمی‌توانست بر زمین گذارده شود. حفظ بنیاد جامعه امری ضروری می‌نمود و رسیدن به آن به معنای در افتادن با هر امر مخالف بود، جز آن که جایگزین مناسب و متناسب با نوع زیست جامعه تحت امرش، امکان تحقیق پیدا می‌کرد.

سنت‌های ریشه دار مبتنی بر نظام قبیله‌ای، تابع عواملی چون گسترش ارتباط‌های تجاری با شمال و جنوب، رفت و آمدهای بیشتر بازرگانان به سرزمین حجاز و نیز افزایش معرفت دینی و پیدا شدن زمینه‌های گریز از دیانت ریشه‌دار بت‌پرستی، شهر مکه را در معرض تحولی بنیادین قرار داد و این پدیده برای رییس آن، مشکل سنجش و انتخاب را پدید آورد؛ انتخاب میان حفظ سنت‌ها یا پذیرش وضع جدید.

۵. انتخاب‌گری ابوطالب

آن‌چه بیان شد از یک سو حاکی از جایگاه و اعتبار اجتماعی و فرهنگی ابوطالب و از دیگر سو نشانگر مسئولیت‌های او در حفظ و حراست سنت‌ها است، اما آن‌چه موجب گردید تا وی در معرض داورای‌های متناقض قرار گیرد، عدم توجه به دوگانه موقعیت اجتماعی / مأموریت‌های وی، و درک و دریافت فکری / تعلقات شخصی او است. چنانکه دانسته است، دوره ریاست ایشان با پدیده شگفت و شگرفی همزمان گردید که در تاریخ اعراب هیچ‌گونه سابقه‌ای برای آن دیده نمی‌شود یا لااقل در تجربه / خاطره تاریخی آنان چنین چیزی وجود نداشته، ظهور پیامبری است که همه سنت‌های پیش گفته را که ابوطالب باید نگاهبان آن‌ها می‌بود، به چالش کشید و چیزی را فراروی آنان نهاد که در بادی امر، از مطلوبیت قابل دفاعی بهره داشت. ابوطالب در میانه این دو کشاکش چه می‌تواند بکند؟

شخصی که قیادت و رهبری جامعه‌ای را بر دوش دارد، در واقع خود را موظف ساخته تا در حفظ و حراست آن کوشیده و همسو با حرکت هموندانش پیش برود، هرچند با دسته‌ای از تعلقات و باورهای آنان همراه نباشد. تشبیه راعی و رعیت که در ادبیات روایی آمده^۱ تا حد زیادی می‌تواند ذهن انسان را به واقعیت رابطه ذکر شده نزدیک سازد. چوپان هر چند انسان خردمند و نکته سنج و فرزانه‌ای باشد و برای بهبود اوضاع گوسفندان باید کوشایی داشته باشد، اما در عین حال چاره‌ای ندارد جز آن‌که برای محافظت آنها و تابع ضرورت‌های وجودی‌شان، مراتع بهتر و مناسب‌تری را جستجو کند و اگر بخواهد در ذائقه گوسفندان تغییری ایجاد کند یا به گونه‌ای دیگر از آنان مراقبت کند، نه یک باره می‌تواند چنین کند، نه بدون ارائه جایگزین توفیقی به دست خواهد آورد و حتی کنار کشیدنش از مأموریتی که دارد، مشکلی را باز نمی‌کند، جز آن‌که گوسفندان را در معرض خطر نابودی قرار دهد. او نمی‌تواند مثل دیگر مردمان، به آسانی راهی را برای رفتن، مکانی را برای خفتن یا میدانی را برای گشتن برگزیند، حتی اگر راه و مکان و میدان پیش‌رو مطلوب او نباشد. تغذیه و حراست رعیت، او را به کنش‌های ویژه‌ای می‌کشاند.

ابوطالب بزرگ مکه و بالتبع عهده‌دار نظم و امنیت و فرهنگ شهر، برای همین کار گمارده شده بود و طبعاً نمی‌توانست همچون دیگر بزرگان زمان خود، به دلخواه خویش عمل نماید، اما آن‌چه از او انتظار می‌رفت، آیا به درستی انجام داد؟ این پرسش، مسئله جدی در زندگی او است. او از یک طرف موظف به حفظ و حراست سنت‌های حاکم بر حیات اجتماعی است و از طرف دیگر، با پدیده‌ای رو به رو است که عقلانیتش وی را به سوی آن می‌کشاند؛ البته این جدای از تعلقات خویشاوندی است که حتماً در مواقعی از جبهه‌گیری‌ها، در انتخاب گری او نقش داشته است. آنچه ظاهر بینان مکی در ابوطالب می‌دیدند و به زعم خویش، همان را علت پایه‌ای تصمیمات و رفتارش می‌شناختند، تعارض میان دو سطح از سنت خونی بود؛ سنت دفاع از هویت شهری با همه الزاماتی که داشت، به حکم مقام ریاست (خونِ دور) و دیگر سنت دفاع از قرابت خویشاوندی که بنیاد نظام قبیله‌ای به شمار بود (خونِ نزدیک)، به همین دلیل وقتی با ناسازگاری‌های پیامبر ﷺ، برادرزاده ابوطالب مواجه شدند، از او خواستند تا با پذیرش عماره بن ولید که پسر خوش سیم، دارای نسب عالی و خوش سخن بود، محمد را در اختیار آنان بگذارد تا برایش اندیشه‌ای کنند (ابن سعد، ۲۰۱/۱-۲۰۲). آنان به گمان خویش، با چنین پیشنهادی در مسیر رفع تعارض پیش آمده گام برمی‌داشتند، اما در نمی‌یافتند تعارض مهم‌تر و عمیق‌تری فراروی ابوطالب قرار داشت؛ نگاهبانی از سنت‌های شهری و پیروی از حقیقت!

۱. کلکم راع و کلکم مسئول فالامیر الذی علی الناس راع و هو مسئول عن رعیتة (نک. ابن حنبل، ۵/۲، ۱۱۱ و ...).

۶. تعارض‌های پیش آمده و رهیافت معقول

اعراب در مواجهه با تعالیم اسلامی، بیش از هر چیز بر جنبه‌های سنت شکنی آن انگشت نهاده و کوشیدند تا ابوطالب را نسبت به آن موارد، هوشیار ساخته و هشدار دهند. آنان بر چند مورد، بیش از همه تأکید داشتند؛ نادیده گرفتن خدایان، جدایی انداختن میان اعضای خانواده و از بین بردن ساختار اجتماعی حاکم. با بیان این موارد، ابوطالب را در میانه انتخاب سختی قرار می‌دادند، یا تداوم ریاست و پذیرش مسئولیت‌ها و طبعاً در افتادن با آنچه محمد ﷺ آورده بود یا رها کردن ریاست و در مقابل مردم ایستادن. گرچه امروزه برای کسانی که فرجام کار پیامبر ﷺ را پیش‌روی دارند، درکی از صعوبت انتخاب‌گری او نخواهد داشت، اما واقعیت آن است که ابوطالب متعهد و مسئول، در بین دو راهی سختی - حفظ نظام جاری و پذیرش نظام جایگزین - قرار گرفته بود. او می‌بایست هم برای حفظ نظام موجود بکوشد و هم در مسیر اصلاح و رفتن به سوی وضعیت مطلوب گام بردارد، بی‌آنکه فروپاشی جامعه در حال تغییر را به دنبال داشته باشد. بر مبنای تئوری انتخاب، ابوطالب علاوه بر بقای جامعه که البته بقای خود و خویشاوندان و قبیله را با خود داشت، هم چنین عشق و احساس تعلق به جامعه متبوع و نیز دغدغه قدرت و پیشرفت آن، که وی را به سوی تصمیم‌های سخت می‌کشاند، به ویژه آنکه او همچون ستون خیمه‌ای بود که روند رو به جلو را تجربه می‌کرد، آزادی و رسیدن به یک زندگی انسانی و به دور از تنگناهای تباری هم نمی‌توانست از منظر ایشان دور باشد. ازین‌رو به شیوه‌ای معقول و خردمندانه پیش رفت تا در عین ایفای نقش راهبری، با فضای نوین همراه شده و به تعبیر دینی، کنشی مؤمنانه داشته باشد.

الف. چالش بت‌پرستی و خدا‌باوری

شعار توحیدی پیامبر اسلام، پایه‌های عقاید اعراب را به شدت متزلزل، بلکه تخریب می‌کرد. آنان به خوبی دریافته بودند که دیانت اسلامی، دینی برانداز است، چنانکه وقتی با بدگویی محمد نسبت به کانونی‌ترین باور خود، یعنی بت‌ها روبرو شدند، برآشفتنند (ابن سعد، ۱۹۹/۱؛ مجلسی، ۴۲۲/۱۸) و شتابان نزد ابوطالب رفتند تا او را با جدی بودن خطر پیش آمده آگاه ساخته و راه‌گریزی بیابند. آنان به وی یادآور شدند که برادرزاده اش محمد، خدایانشان را به تمسخر گرفته و به هیچ‌انگاشته است. انتظار آنان جز این نبود که ابوطالب برای بازداري او اقدامی کند. آنان خشم و خشونت خود را به شدیدترین شکل بیان داشتند. ابوطالب خود می‌داند چه پیش آمده است، اما

ابراز آنچه برگزیده برایش آسان نیست؛ ازین رو می‌کوشد تا برادرزاده اش را به همسازی و تعامل بکشاند تا شاید بتواند ناسازگاری پیش آمده را کاهش داده و فرصتی ایجاد کند. اصرار و پافشاری محمد بر درستی راهی که برگزید او را متقاعد کرد که آورده جدید، نه تنها جامعه را دچار خلأ اعتقادی نمی‌سازد، بلکه دیانت شایسته‌تر و پاسخ‌گوتری را سامان می‌دهد. او در عین احترام به جمع، حمایت آشکار خود را نسبت به محمد اعلام کرد (ابن هشام، ۲۶۴/۱-۲۶۶). گرچه در ذهنیت برخی (نک. عاقل، ۳۹۸)، او به پشتیبانی برادرزاده‌اش برخاسته و نوعی صف‌بندی خونی را دنبال می‌کرد، اما تعبیر و ادبیات بکار گرفته شده، از جبهه بندی فرهنگی حکایت دارد: دو جبهه اسلام و بت‌پرستی (نک. ابن سعد، ۲۰۲/۱-۲۰۳؛ نویری، ۲۰۱/۱۶-۲۰۲) و ابوطالب که خود ناپایداری عقاید شرکالود را باور نداشت، در این گفتگو عملاً به نفع جبهه مقابل اعلام نظر کرد، ولی به گونه ای که همچنان در جایگاه اقتداری خود باقی بماند تا بتواند بیشترین حمایت را داشته باشد.

گرچه باورها در نگاه جامعه شناسانه یکی از داشته‌های انسانی است که می‌تواند با داشته جدیدی معاوضه شود، اما واقعیت آن است که این داشته‌ها آهسته‌آهسته جزو هویت وجودی آدمی در می‌آید که به آسانی نمی‌توان از آنها دل کند. طبعاً ابوطالب که در ذهنیت جامعه به عنوان حافظ سنت‌ها به‌شمار می‌رفت، برای این که بتواند در جایگاه ریاستی باقی بماند، باید نسبت به باورها، درست و دقیق عمل کند، چون هیچ فردی از جامعه، رهبری کسی را که نسبت به باورها و سنت های آنان همراهی ندارد، نمی‌پذیرد و شتابان برای تغییر او اقدام خواهد کرد، چیزی که از بین رفتن پشتوانه پیامبر ﷺ را رقم می‌زد.

ب: چالش فروپاشی خانواده و بروز گسست اجتماعی

انسجام اجتماعی مهم‌تر از آن است که آدمیان به آن نیندیشند، چیزی که در زندگی قبیله محور اهمیت مضاعفی دارد، چون وجه خونی و خویشاوندی آنان را به مثابه پیکره‌ای واحد درمی‌آورد.^۱ اساس زندگی اعراب بر همین اصل استوار بود و ناگزیر بودند تا به هر طریق ممکن نسبت به حفظ و حراست از آن بکوشند. پیام محمد ﷺ، خلل مشهودی در آن و به دو معنا زمینه ساز گسست آن بود، چنانکه مشرکان به صراحت آن را مطرح ساخته بودند (ابن هشام، ۳۱۵/۱). آنچه ملموس‌تر

۱. پیوند خونی آنچنان در میان اعراب استحکام داشت که اگر فردی مرتکب قتل می‌شد، صاحبان دم برای خود مجاز می‌دانستند در صورت عدم وجدان قاتل، یکی از افراد قبیله‌اش را به قصاص بکشند (نک. ابن ابی الحدید، ۲۴۸-۲۴۹).

و آشکارتر می‌نمود، گرایش عضوی از خانواده به دین جدید و جداسدش از کانون آن و لامحاله امری ناگوار و رنجآور بود و دیگر تقویت روحیه پرسش‌گری و زیرسوال بردن باورهای ریشه دار و مستحکم پیشینیان بود که خطوط پیوند دهنده جامعه را می‌گسست.

از انتقادهای مشرکان مکه ایجاد افتراقی بود که محمد با سخنان خود بین زن و شوهر، فرزند و خانواده و برادران ایجاد می‌کرد و آنان را به سوی ناسازگاری سوق می‌داد (بلاذری، ۲۲۹/۱-۲۳۰). قبح چنین اقدامی البته بر کسی پوشیده نبود و یکی از کارویژه‌های رئیس قبیله نیز ممانعت از به هم پاشیدن جامعه و اقدام در راستای مصالح آن بود. هم اکنون ابوطالب چگونه می‌توانست در مقابل مأموریت اولیه خویش یا وظیفه ذاتی ریاست سکوت کرده و تدبیری نیندیشد؟ او چنانکه مقتضای هوشمندی‌اش بود، با تدابیری سیاست‌مدارانه، نه محمد را تنها و بی‌یاور گذاشت و نه فرصتی پدید آورد موقعیت اجتماعی‌اش در معرض خطر قرار گیرد یا اندیشه جایگزینی‌اش در میان بزرگان مکه پرورده شود. او به‌گونه‌ای پیش رفت که با کمترین هزینه، تغییر اجتماعی لازم صورت گرفته و جامعه قبیله محور به جامعه اسلام محور مبدل گردد.

پ: چالش تضعیف ساختار

چنانکه گذشت، ساختار حاکم بر زندگی مردم مکه، همان ساختار قبیله‌ای و مبتنی بر سه اصل خون، شیخ و بیعت بود که تابع الگویی مشخص عملی می‌شد. از نظر عرب، به هم خوردن این ساختار به منزله از دست رفتن همه تاریخ و اصالت آنان بود. تصور اینکه فرد بیگانه‌ای جزو خانواده بزرگ عرب به شمار آمده یا ریاست قبیله‌ای را بتوان به کسی سپرد که حایز شرایط تثبیت شده نباشد^۱ یا از طریقی غیر از بیعت مردمی مشروعیت بیابد، در محیله عرب جا نمی‌گرفت و این وظیفه اولیه قبیله و پیش و بیش از همه رئیس آن بود که در حفظ و حراست این سنت دیرپا بکوشد و ابوطالب این وظیفه را به خوبی درمی‌یافت و در نگاه اولیه چاره‌ای جز مساعدت نداشت.

آورده‌های پیامبر ﷺ همه معادله‌های پذیرفته عرب را در هم می‌شکست. نه خون ملاک برادری و خویشاوندی شمرده می‌شد، نه سن و تبار، معیار شایسته‌ای برای تصدی رهبری و نه طبقه بندی آدمیان به آزاد و برده می‌توانست مقبولیتی داشته باشد، طبیعی بود که اعراب به مخالفت برخیزند و در این میان، ابوطالب در تنگنایی سخت قرار داشت تا راه مناسبی را پیدا کند.

نگاهی به کنش‌های گفتاری و رفتاری ابوطالب نشان می‌دهد، او به‌رغم چالش‌هایی که در

۱. عرب‌ها نمی‌توانستند سیادت غیر همخون را بپذیرند (نک. عینی، ۱۸۵/۱۶؛ ابن جوزی، ۷۱/۱).

اعلام انتخاب حقیقت و راه درست، پیش رو داشت، سیاست‌هایی را برگزید تا مورد اعتراض عامه مردم مکه قرار نگیرد و در عین حال بتواند در حمایت از حقیقت پیش برود؛ از سوی دیگر، با حضورش در رأس جامعه مکه فرصت مغتنمی برای پیامبر آفرید تا رسالت خود را به خوبی انجام دهد، فرصتی که با درگذشت وی از بین رفت (ابن حبان، ۵۷/۱).

برآیند سخن

پژوهش‌نامه تاریخ تشیع

سال اول، شماره ۴،
زمستان ۱۳۹۸

۱۱۷

ابوطالب به عنوان بزرگ مکه، در مواجهه با چالش حفظ سنت یا پیروی از حقیقت، در میان دو راهی‌ای قرار داشت که یک سوی آن گسست جامعه و دیگر سوی آن شکست حقیقت قرار داشت؛ بدین سبب می‌بایست به گونه‌ای عمل کند تا کمترین پیامد ممکن را داشته باشد، هر چند خود در معرض پاره‌ای از داورهای غلط قرار گیرد. او که برای حفظ باورهای ریشه‌دار مردم و آیین‌ها، حراست از نظام قبیله‌ای و صیانت از انسجام اجتماعی گماشته شده بود، با اتخاذ تدابیر حساب شده‌ای، هم به انجام تعهدات خود پرداخت و هم مسیر جایگزینی دیانت اسلامی را هموار کرد و انتخاب این راه، بر مبنای تئوری گلسر، علاوه بر این که بقای نظام زیستی عرب را در نظر داشت، گامی در مسیر اقتدار و پیشرفت و هم چنین تلاشی برای پیوند بیشتر و منطقی‌تر هموندان بود. او در عین اتباع از حقیقت، جلوی هر گونه ستیزه‌گری مخرب و تضعیف‌کننده را گرفت و راه برای تثبیت و گسترش اسلام گشود.

هم‌چنین این ادعا که ابوطالب اسلام را نپذیرفته یا به پیامبر ایمان نیاورد، با تردید جدی مواجه می‌شود و اگر محقق‌ی حتی نتواند اسلام او را مستند به داده‌های استواری نشان دهد، هرگز نمی‌تواند منبعی را بیابد که در آن نشانه‌ای از ضدیت وی با اسلام باشد، اما آنچه در اینجا اهمیت دارد، نوع انتخاب او است. او بر اساس سه اصل بقای نظام جامعه، حفظ اقتدار و منافع آن، و نیز تلاش برای تحکیم روابط انسانی، به تدبیر امور پرداخت، بی‌آنکه شورش مخالفینش را برانگیزد.

منابع

- قرآن مجید.

- ابن ابی الحدید، عزالدین ابوحامد، شرح نهج البلاغه، تحقیق ابوالفضل ابراهیم، بیروت، داراحیاء الکتب العربیه، دوم، ۱۳۸۷/۱۹۶۷م.

- ابن المغازلی، ابوالحسن علی بن محمد، مناقب علی بن ابیطالب، قم، انتشارات سبط النبی، ۱۴۲۶ق/۱۳۸۴ش.

- ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن، کشف المشکل من حدیث الصحیحین، تحقیق علی حسین البواب، ریاض، دارالوطن العربی، ۱۴۱۸/۱۹۹۷.
- ابن حبان، محمد، الثقات، مؤسسة الكتب الثقافیه، حیدرآباد دکن، اول، ۱۳۹۳ق.
- ابن حنبل، احمد، مسند احمد، بیروت، دار صادر، بی‌تا.
- ابن سعد، محمد بن سعد، الطبقات الکبری، تحقیق محمد عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه، اول، ۱۴۱۰ق/ ۱۹۹۰م.
- ابن عبدالبر، ابوعمر یوسف بن عبدالله بن محمد، الاستیعاب فی معرفة الأصحاب، تحقیق علی محمد البجاوی، بیروت، دار الجیل، ط الأولى، ۱۴۱۲/۱۹۹۲.
- ابن کثیر دمشقی، ابوالفداء اسماعیل، البدایه و النهایه، تحقیق علی شیر، بیروت، داراحیاء التراث العربی، اول، ۱۴۰۸هـ / ۱۹۸۸م.
- ابن هشام، السیره النبویه، تحقیق محمد محیی‌الدین عبدالحمید، قاهره، انتشارات المدنی، ۱۳۸۳ق/ ۱۹۶۳م.
- بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، تحقیق محمد باقر محمودی، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، اول، ۱۳۹۴ق/ ۱۹۷۴.
- جواد علی، المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، بیروت، دارالساقی، چهارم، ۱۴۲۲ق/ ۲۰۰۱.
- ذهبی، شمس‌الدین محمد بن احمد، تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، بیروت، دارالکتب العربی، دوم، ۱۴۱۳ق/ ۱۹۹۳م.
- زیدان، جرجی، تاریخ تمدن اسلام، ترجمه علی جواهر کلام، موسسه مطبوعاتی امیرکبیر، تهران، ۱۳۳۶.
- شهیدی، سیدجعفر، تاریخ تحلیلی اسلام، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲.
- طبرسی، ابوعلی فضل بن حسن، مجمع البیان، بیروت، مؤسسه اعلمی، چاپ اول، ۱۴۲۵ق.
- _____، إعلام الوری بأعلام الهدی، قم، مؤسسه آل‌البیت لاحیاء التراث، اول، ۱۴۱۷ق.
- عاقل، نبیه، تاریخ العرب القدیم و عصر الرسول، بیروت، دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۰۳/۱۹۸۳.
- عینی، بدرالدین، عمدة القاری فی شرح صحیح البخاری، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی‌تا.
- قلقشنودی، احمد بن علی، صبح الاعشی فی صناعة الانشاء، شرح و تعلیق محمدحسین شمس‌الدین، بیروت، دارالکتب العلمیه، بی‌تا.
- گلسر، ویلیام، درآمدی بر روانشناسی امید، تنوری انتخاب، ترجمه علی صاحبی، تهران، سایه سخن، هفتم، ۱۳۹۴.

- مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار، بیروت، موسسه الوفاء، ۱۹۸۳/۱۴۰۳ م.

- مفید، محمد بن نعمان، ایمان ابی طالب، تحقیق موسسه البعثة قم، بیروت، دارالمفید للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۹۹۳/۱۴۱۴.

- نجیرمی، ابواسحاق ابراهیم بن عبدالله بن محمد، ایمان العرب فی الجاهلیه، بی نا، بی تا.

- نویری، شهاب الدین احمد بن عبدالوهاب، نهاية الارب فی فنون الادب، قاهره، موسسه المصریة العامه، بی تا.

- هیکل، حسنین، زندگانی محمد، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، موسسه انتشارات سوره، دهم، ۱۳۸۰.

- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، دارصادر، بیروت، بی تا.

- یوسفی غروی، محمدهادی، موسوعة التاریخ الاسلامی، قم، مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۱۷.

پژوهشنامه تاریخ تشیع

سال اول، شماره ۴،
زمستان ۱۳۹۸